آسیا
۶
شنبه
۳ دی ماه
۱۳۸۴
۲۴ دسامبر ۲۰۰۵
شماره ۲۱۹+(۹+۱+۴۱۹)

مصائب نسل «فست فود»

روی میز پر از کارت دعوت تماشای فیلم «گفت‌وگو با سایه» صادق هدایت و عینک و سبیل کله قندی اش. امروز سال‌ها بعد از آن عصر بارانی، جمعه‌ای بود که خسرو سینایی را در تلویزیون کشف کردیم؛ با فیلم «یار در خانه ...»، یکی از فیلم‌های پرشمار کارگردان مشهوری که نیازی به یادآوری آنچه که در سینما انجام داده نیست. فیلم، فیلم عجیبی بود و به دور از حال و هوای همیشگی عصرهای جمعه که با «هشت الهفت» پر می‌شد. «یار در خانه» که نقش اولش پسر جوانی بود بی‌شباهت به چهره‌های سینما با موضوعی تازه و کلاً متفاوت.

این اولین تصویر سینایی است که به خاطر دارم همو که همواره از چهره‌های سینمای ایران بود، گرچه به دور از ستارگی ولی با همان وجهی که به واسطه آن امروز که برای اولین بار رو به رویش نشستیم، سینما را کنار گذاشتیم تا از چیزهای دیگری حرف بزنیم. او حرف‌هایش را در باره سینما در مدیومی دیگر می‌زند. تجربه بدی نشد، نگاه به جهان با چشمان او!

گفت‌وگو: الهام رضاخانی

عکس: نریمان چاپیچی

■ جوان‌های امروز راحت‌تر از شما کار را شروع می‌کنند. درست است؟

امکانات فراهم شده این امکان و امتیاز را به جوان امروزی می‌دهد که خیلی زود به موفقیت دست پیدا کند. شخصاً معتقدم که همان قدر که اجناس مصرفی شده‌اند دسترسی به آنها هم آسان و سریع شده است.

■ این خوب است یا نه؟

اصلاً نمی‌توانم بگویم که خوب است یا بد چراکه دنیای امروز، دنیای متفاوتی است.

■ یک نکته و آن اینکه به قول یکی از دوستان اکثر نقاط دنیا در مسیر شبیه شدن به یکدیگرند اروپا شبیه آمریکا و ... که در این مسیر ایران هم بی‌نصیب نمانده است. در واقع هر جا که امواج راه پیدا کرده، شرایط یکسانی به وجود آمده. منظورم اشاره به گفته شماست همان فرهنگ مصرف و مد در تمام حوزه‌ها، اقتصادی، اجتماعی و هنری. قصدم از بیان این نکته رسیدن به این مطلب بود که «غول» به معنای واقعی آن در هر یک از این شاخه‌ها و حوزه‌ها مثلاً دیگر «مارکزی» وجود ندارد و یا دیگر «بیلی وایلدری» نیست. حقیقتاً نسل دایناسور دیگر منقرض شده. قبول دارید؟ و آیا حقیقتاً دیگر جایی برای نوابغ نیست؟

باور ندارم که دیگر جایی برای نوابغ نمانده باشد وحتی نمی‌توانم بگویم که کدام یک صحیح و کدام نادرست است. فقط می‌توانم بگویم که کدام را دوست دارم و کدام را نه.

■ شما کدامیک را می‌پسندید و دوست دارید؟

مسلماً مصرف زدگی را دوست ندارم و نمی‌پسندم و معتقدم که خصوصاً در حوزه هنر ورود این فرهنگ، منجر به خلق آثاری شده و می‌شود که امروز به وجود می‌آیند و فردا فراموش می‌شوند.

■ شاید خود این آثار خیلی هم ضعیف نباشند. به عنوان مثال در حوزه سینما «ارباب حلقه‌ها» اگر سال‌ها پیش ساخته می‌شد، امروز مسلماً به عنوان یکی از فیلم‌های بزرگ سینما تا امروز باقی می‌ماند و یا اگر «بیلی وایلدر» اگر امروز «سانست بلوار» را ساخته بود این قضیه مصداق پیدا می‌کرد. ظاهراً شتاب به حدی است که دیگر فرصت برگشت و مروری باقی نمی‌ماند.

بله، از «سانست بلوار» مثال زدید که نمونه خوبی است. چراکه به خوبی بیانگر این موضوع است در آن زمان هر اثری برای به وجود آمدن وقت برای شناخته شدن و ایجاد ارتباط با مخاطب را پیدا می‌کرد. مصرفی شدن در نهایت ماجرا را به اینجا کشاند که وقت را از شما برای تمرکز روی هر نوع اثری گرفته همینطور بی‌وقفه آثار به شما عرضه می‌شوند، من اسم این جریان را پپسی کولا و مک دونالد گذاشتم. همه چیز شبیه به هم می‌شوند.

خاطرم هست در سفری که به اروپا داشتم طبق عادت، غذا را در رستوران مک دونالد می‌خوردم. مدتی به این ترتیب گذشت تا اینکه روزی از خودم پرسیدم، «که من کجا هستم؟!!»

■ از آدم‌های بزرگ صحبت کردیم. طی چند روز گذشته ما چند نفر از این عزیزان را از دست دادیم. مرتضی ممیز، منوچهر آتشی و منوچهر نوذری که از بزرگان دهه‌های ۴۰ و ۵۰ هستند و شاید تا سال‌ها ما جایگزینی برای آنها نداشته باشیم. دو فرضیه در این مورد مطرح است. اول آنکه دهه‌های ۳۰ و ۴۰ سال‌های زایش هنر بوده است و دوم اینکه نه این زایش در حال حاضر هم در جریان است. ولی امروزی‌ها بین هزاران نویسنده و هنرمند و غیره به چشم نمی‌آیند و مطرح نمی‌شوند و یا فرصت دیده شده پیدا نمی‌کنند.

باید در جواب شما به نکته‌ای اشاره کنم که امیدوارم از آن سوء برداشتی صورت نگیرد، چون به راحتی می‌توان چنین استنباط کرد. از نظر من تردیدی نیست که دموکراسی بهترین سیستمی است که تا به حال شناخته شده ولی نباید کتمان کرد که در عین حال با مشکلات خودش هم روبه رواست. همان قدر که باعث می‌شود طبقات پایین تر اجتماع، چه از لحاظ اقتصادی و چه اجتماعی، فرقی نمی‌کند در حد متوسط مطرح شوند، ولی همزمان با این رخداد و صعود چنین طبقاتی، قله‌ها و به اصطلاح راس‌ها هم مورد هدف قرار می‌گیرند. زمانی اگر تصمیم می‌گرفتید که وارد حوزه سینما شوید البته نه زمان‌های خیلی دور، باید توسط استاد تایید و انتخاب می‌شدید و از هر ۵ شاگرد تربیت شده زیردست استاد، ممکن بود هر ۵ نفر غولی بشوند در عرصه‌های مختلف.

خوشبختانه جامعه بشری به جایی رسید که تعداد دانشکده‌ها زیاد شد و امکان تحصیل برای جوانان پیش آمد، همینطور دانشکده‌های هنر. ولی از طرفی هم می‌بینید که طی یک سال شاید تعداد ۶۰ یا ۷۰ نفر فیلمساز و موزیسین فارغ التحصیل می‌شوند، ولی باید دید که چه تعداد از این افراد، واقعاً هنرمند هستند. در حال حاضر مساله این است که حتی برای شناسایی هنرمندهای واقعی هم وقت کم داریم. خاطرتان هست حدود ۲ سال پیش شرکت سونی فستیوال فیلمی برگزار کرد، جالب اینجاست که حدود ۲۰۰۰ فیلم و یدیویی ارسال شد.

■ حتماً وقت نبود آنها را ببینید.

خوشبختانه من جزو هیات انتخاب نبودم و جزو هیات داوری بودم. خاطرم هست که ۱۰۸ فیلم برای داوری ارسال شده بود. آیا از این تعداد که سازندگان آنها همه راغب به کار و دارای ابزار لازم هم هستند چگونه باید انتخاب کرد. اینجاست که عواملی دیگر اثرگذار می‌شوند و در انتخاب تاثیر می‌گذارند. ممکن است یک فیلمساز پشتکار لازم را داشته باشد ولی از سماجت و جسارت کافی برخوردار نباشد، در این صورت با این حال که فیلمساز توانایی هم هست، کار او نادیده گرفته می‌شود. کما اینکه برای من هم این موضوع اتفاق افتاده.

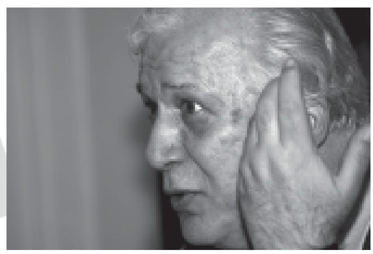

■ به نظر می‌آید که این رویه کلی در سایر حوزه‌ها و عرصه‌ها است و به اصطلاح آنهایی که سخت‌کوش ترند موفق تر از افراد نابغه و خلاق هستند.

طبیعتاً وقتی ارایه زیاد شد، انتخاب سخت تر می‌شود. مثالی ساده بزنم تا موضوع روشن تر شود. در سفر به آمریکا برای خرید یک دست لباس اقوامم من را به فروشگاه بزرگی بردند (mall) ولی دیدم اصلاً نمی‌توانم از بین صدها و شاید هزاران لباس عرضه شده، برای خودم چیزی انتخاب کنم. وقتی عرضه تا این حد کثرت پیدا می‌کند مطمئناً انتخاب سخت تر می‌شود. این نوع کثرت انتخاب ممکن است در نهایت به ارتقای کیفیت کل جامعه بشری کمک کند. اما اگر کمی معنوی تر ماجرا را نگاه کنیم می‌بینیم که در همین راستا ممکن است که قله‌ها و راس‌ها از بین برود. چه خوب است که در روند این ارتقای سطح همه چیز را به متوسط بالا مطرح و نزدیک کنیم.

■ یکی از مسایل امروز این نیست که اساساً بشر هم دیگر به سختی از دیده‌ها و شنیده‌ها به ذوق می‌آید؟

الان این امکان پیدا شده خصوصاً در کشورهایی که از رفاه بیشتری برخوردارند هر خانم یا آقایی که فرصتی پیدا می‌کند، شروع به نوشتن شرح حال و زندگینامه خودش می‌کند، چراکه لازم نیست نویسنده ماهری باشد و نبوغ خاصی داشته باشد، او می‌نویسد و دیگری در آخر کار را برایش ادیت می‌کند. در نتیجه این کارها به بازار می‌آیند و از قضا مشتریان و خواننده‌های خودشان را هم دارند. اما واقعاً کیفیت این آثار چه درصدی است، اصلاً نمی‌گویم که این کار خوب است یا بد، فراموش نکنیم راجع به خوب و بد صحبت نمی‌کنیم، بلکه بحث بر سر تفاوت‌هاست. شخصاً چون از نسلی هستم که به این تفاوت‌ها اهمیت می‌دهد، بنابراین معتقدم که کیفیت عامل تعیین کننده و اثرگذاری است. ولی از سویی نسل بعد از خودم را هم می‌بینم و به آنها حق می‌دهم حتی فرزندانم زمانی اگر کسی می‌خواست کارورز بشود، عمری زحمت می‌کشید، در حالی که امروز تلویزیون‌ها به راحتی سوپراستار می‌سازند ۱۴ هزار جوان مراجعه می‌کنند در حالی که فقط شاید ۵ نفر هم واجد شرایط نیستند. ولی سیستم اقتصادی تصمیم می‌گیرد یک یا دو نفر از این تعداد را به اوج برساند و مشهور کند. به این ترتیب یکی دو نفر معرفی می‌شوند و از آنها سوپراستار ساخته می‌شود، اما فقط برای یکسال، سال بعد دیگر خبری از این استارها نمی‌شنوید.

■ دقیقا همینطوره. ولی از طرفی هنوز هم در سینما «رابرت دونیرو» وجود دارد.

شکی نیست، انتخاب زیاد است که ممکن است در این عرصه وسیع خیلی از کیفیت‌ها نادیده گرفته شود و خیلی عوامل اثرگذار دیگری تصمیم گیرنده شوند. چند روز پیش برنامه‌ای را می‌دیدیم که در آن یک دختر نوجوان ایرانی که در آلمان زندگی می‌کند، به عنوان یک نوازنده ویولن، سولیست گروه‌های بزرگ موسیقی دنیا شده و در کنار ارکسترهای معروف دنیا، برنامه اجرا می‌کند. از دیدن، نواختن «آزاده مقصودی» واقعاً به وجد آمدم و چشمانم پر از اشک شد. گاهی می‌بینم در تعارض با صحبت خودم، شرایطی فراهم می‌شود که جوان‌ها امکان رسیدن به مدارجی را پیدا می‌کنند که در گذشته اصلاً وجود نداشته. همانطور که قهرمانان المپیک ۴۰ سال پیش معمولاً ۲۰ تا ۳۵ ساله بودند، در حالی که امروز در رشته‌های مختلف ورزشی در المپیک ما قهرمانان ۱۷ و یا ۱۸ ساله را شاهد هستیم و می‌دانیم که تمام این مدارج تحت تاثیر یک آموزش درست حاصل می‌شود. حرف من در واقع به سوال اول شما برمی‌گردد و اصلاً در جهت خوب و بد جلوه دادن مسایل نیست، بلکه در تفاوت‌هاست.

■ همین موضوع بالاخره ارزش‌ها را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد و اینکه شما یک روز به این فکر می‌کنید که آنچه که به عنوان ارزش مطرح است مثل عشق و وفاداری و ... آیا اساساً وجود خارجی شان ارزش هست یا جای قدر مطلق کجاست. آیا در این شرایط تاثیر سرعت و شتاب در زندگی چگونه است؟

زمانی اگر تصمیم می‌گرفتید که وارد حوزه سینما شوید باید توسط استاد تایید و انتخاب می‌شدید و از هر ۵ شاگرد تربیت شده زیردست استاد ممکن بود ۵ نفر غول بشوند

از ارزش‌ها صحبت کردید، که آنها را جامعه بشری برای دوام خودش ساخته و اگر متناسب با زمانه باشند قابل دفاعند. از نظر من هر زمانه‌ای ارزش‌های متناسب با خودش را شکل می‌دهد و مقاومت مقابل آنها در واقع، زیاد نمی‌تواند حاصلی داشته باشد، ولی می‌توان شکل دیگری با آن روبه رو شد، اینکه ارزشی را می‌پذیریم و آن یکی را نه.

■ الان پدیده‌ای مثل ازدواج در غرب به دلایل خاص خودش دارد کم کم محو می‌شود. چرا؟

چون شرایط اجتماعی به نوعی تنظیم نشده که هر فردی توانایی تامین نیازهای خودش را داراست و می‌تواند زندگی خودش را تامین بکند و اگر بچه‌ای هم در میان بیاید یا باشد، مراکز متعددی مثل مهدهای کودک و یا پرورشگاه‌ها وجود دارد. مشخص است که در چنین شرایطی، ممکن است فرد به گونه‌ای تربیت شود که هیچ درکی از حب به پدر و مادر نداشته باشد. یا همین طور این شرایط برای یک زن و مرد هم ممکن است وجود داشته باشد و شرایط محیطی به قدری مهیا باشد که زن یا مرد هیچ نیازی به تشکیل و یا حفظ خانواده نداشته باشد. در واقع جهان طی تحولاتی از یک زندگی قبیله‌ای شروع شده و به تدریج به یک زندگی اجتماعی کل تغییر شکل داده. زندگی قبیله‌ای، همان نوع زندگی است که در آن پدر و مادر همسر و اقوام نقش مهم و اولیه دارند ولی وقتی به یک زندگی اجتماعی باز می‌رسد، قوانین کشور به گونه‌ای تنظیم شدند که هر فردی با حفظ حقوق خودش می‌تواند به زندگی اجتماعی، نه زندگی قبیله‌ای، ادامه بدهد. کدام روش خوب یا بد است. جوابی برای آن ندارم، چراکه از آن فرم زندگی (قبیله‌ای) ما ذهنیات مثبتی را به یاد داریم که بسیار ارزشمند است، حسی‌های خانوادگی و یا عشق هایی که شکل می‌گرفته، که کم کم رو به نابودی است و ماجراها خیلی واقع گرایانه و بی رحمانه در حال انجام است، چراکه هرکس به فکر منافع خودش است و اینکه من چگونه بهتر زندگی کنم. همین موقع اتفاقی می‌افتد و این پرسش بلافاصله مطرح می‌شود که، اگر این سبک و تفکر زندگی درست است، پس دلیل خودکشی‌ها چه عاملی می‌تواند باشد. شخصاً معتقدم در جوامع پیشرفته به دلیل رفاه شکل گرفته و موجود، افراد بیشتر روی شخصیت و فردیت خودشان متمرکز شوند، همان پدیده‌ای که به «خودخویشتن» می‌گوییم، فرد دیگر حاضر نیست که خود را با دیگران تقسیم کند بلکه این قوانین هستند که ریتم زندگی او را تنظیم می‌کنند. بدون پناه بردن به زمان می‌خواهم این مساله را بیان کنم که رمز خوشبختی از نظر من، یعنی کوچک و کوچک‌تر شدن (خودخویشتن) و تقسیم آن با دیگران، همان عاملی که در غرب متاسفانه شاهد آن هستیم که به دلیل تحقق نیافتن چنین مساله‌ای، نیاز به دیگران کمتر و کمتر می‌شود و فرد بیش از پیش به خودش متکی می‌شود. به قولی انسان وقتی (هیچ) شد شاید حس بزرگواری برایش مستتر باشد، گاهی هم فکر می‌کنم که شاید این مسایلی که به آن اشاره کردم تو هم‌مات نسل ماست و نسل‌های قبل از ما، چراکه برای ساختن دنیا باید به آن فکر کرد. خاطرم هست که با فردی که پروتستان هم بود در همین مورد صحبت می‌کردم و نظرش را جویا شدم. این شخص معتقد بود که برای ساختن جهان دیگر باید دنیای کنونی را به خوبی ساخت. پس به نظر می‌آید که بشر چاره‌ای ندارد جز ساختن دنیایی که در آن قرار دارد و البته نا گفته نماند که در این مسیر گاهی به انحراف هم کشیده می‌شود. در این نکته که باید زندگی را ساخت شکی نیست ولی هشداری که وجود دارد و از نگاه به مسیر رفته غرب الهام گرفته می‌شود. این نکته است که دچار لغزش نشویم، این نکته بسیار مهمی است.

■ لغزش به چه معنا؟

یعنی اینکه تمام لذت‌های دنیا را در اختیار داشته باشیم ولی امکان خوشبخت شدن را از دست بدهیم. وقتی به اینجا رسیدیم، زمانی است که هدف را گم کردیم. تمام کوشش بشر این است که به خوشبختی برسد و شاید مفاهیم متعددی از آن هم (خوشبختی) وجود داشته باشد. ولی زمانی که هدف گم شد درست مثل کودکی که اسباب بازی‌های متعددی دارد مثلاً مثل زمانی که یک عروسک دارد و از آن لذت می‌برد، نیست.

جواب این سوال را نمی‌توانم به صورت مشخص به شما بدهم که کدام بهتر است. ولی یک حقیقتی وجود دارد و آن اینکه، ترجیح بدهم در موقعیت آرامش روحی قرار بگیرم و داشته باشم که با کمترین‌ها هم، احساس خوشبختی کنم. به گفته دوست اتریشیم که می‌گفت با این حال که وین یکی از مهدهای تمدن اروپاست، ولی هرگز ندیدم که شهروندان آن به شادی مردم فقیه «هاوانا» باشند. در واقع سردرگمی بیشتر به اینجا ختم می‌شود که بداند کجا باید متوقف شود و چه زمانی باید حرکت کند و تعادل را کجا و چطور باید حفظ کند. این مشکل و عدم برخورد صحیح با آن ریشه در تاریخ دارد.

■ به نظر شما اینجا (تهران) وضعیت چطور است؟

فقط می‌توانم بگویم که آنها از یک طرف بام افتادند و ما از طرف دیگر. خاطرم هست که شخصی در مورد فیلم «زنده باد» از من پرسید و اینکه آیا سابقه حضور در عرصه سیاسی را داشتم، در جواب این فرد گفتم که هیچ وقت در هیچ فعالیت سیاسی نبودم و هیچ علاقه‌ای هم به آن ندارم ولی فقط جریانات و اتفاقات را دنبال می‌کنم و دلیل اینکه چطور توانستم در این فیلم پیش بینی هایی داشته باشم که سال‌ها بعد به واقعیت تبدیل می‌شوند. چیزی نیست مگر توجه به طبیعت بشر که کامل نیست و بنابراین رسیدن به آن مدینه فاضله چندان واقع گرایانه نیست. خیر یک بشر، ناقص است مثل روان او. روانی که به نوعی قابلیت تعادل را از دست می‌دهد بشر آزادی را بسیار دوست دارد ولی مسوولیت‌های آن را به سختی می‌پذیرد. آیا بشر عملاً نشان داده که در برابر آزادی مسوول هم هست؟!

آزادی شیشه ظریفی است که باید مسوولانه از آن مراقبت کرد. اگر آزاد بودیم باید مسوول مرزهای آن هم باشیم. در کتابی به نام «مدرنیته اخلاقیات» گفته شده که زمانی وقتی انسان‌ها کنار هم قرار می‌گیرند این رفتارهای انسانی بود که تعیین کننده ارتباط بود ولی امروز در جوامع آزاد، قوانین تعیین کننده محدودیت آزادی‌ها هستند. «تو آزادی به شرطی که!» و انسان هم همیشه خواسته این مرزها را گسترش بدهد و طبیعتاً در این مسیر هم به حقوق دیگران تجاوز می‌کند. مساله اخلاقیات و مدرنیته بحث اساسی است که هرچقدر قوانین بیشتر عمل کنند ارتباط انسانی مخدوش تر می‌شوند، در حالی که در جامعه کمتر مدرن شده شاید، انسان‌ها مجبور شوند قوانین را طوری تنظیم کنند که روابط انسانی را به گونه‌ای شکل بدهند که تابع قوانین هم نیست. وقتی «عروس آتش» را می‌ساختم، نشان می‌داد که آنچه اتفاق می‌افتد با قانون کشور هماهنگ نیست ولی از طرفی هم بیان می‌کرد که آنها هنوز چون در فضای بسته‌ای زندگی می‌کنند، قوانین خودشان را نیز دارند و از آن تبعیت می‌کنند. نمی‌توان خوب و بد را انتخاب کرد، ارزش‌ها متناسب زمانه و امکانات آن شکل می‌گیرند و ممکن است نسل‌های قبلی آن را نپذیرند.

■ و همین طور نسل‌های بعدی.

همین طوره. شاید بی ارتباط نیست که کتاب «پدران و فرزندان» نوشته می‌شود، دنیایی دارد شکل می‌گیرد که با دنیای نسل من خیلی تفاوت معیاری دارد. از نظر من خوب و بدی در کار نیست ولی خیلی از مسایل آن را ممکن است نسل اش نپسندد. طبیعی است وقتی می‌بینم فرزندانم قورمه‌سبزی یا فسنجان را مثل ساندویچ با خیارشور می‌خورند، تعجب نمی‌کنم گرچه که از نابودی فسنجان ناراحتم. بپذیریم و تفکری دموکراتیک داشته باشیم که هر نسلی علائق و سلائق خودش را دارد.

■ این مساله در سینما هم صادق است، درست است؟

دقیقاً این نکته را از نگاه به فیلم‌هایی که جوان‌ها می‌سازند، می‌گیریم، گرچه از نظر من ملموس نیست ولی علاقه آنهاست. یا همینطور موزیک و سبک‌های مختلف و عجیب امروزی آن، کاری نمی‌توان کرد زمانه اینهاست.

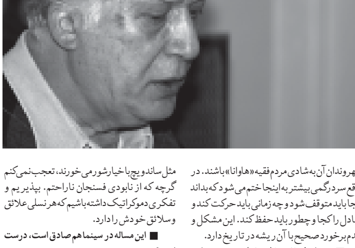

گاهی عواملی دیگر اثرگذار می‌شوند و در انتخاب تاثیر می‌گذارند. ممکن است یک فیلمساز پشتکار لازم را داشته باشد ولی از سماجت و جسارت کافی برخوردار نباشد، در این صورت با این حال که فیلمساز توانایی هم هست، کار او نادیده گرفته می‌شود. کما اینکه برای من هم این موضوع اتفاق افتاده است

آیین شهریاری

بابک بهی
Aeen@asianews.ir

استراتژی سازگار

یکی از شعارهای تکراری امروزی این است که شرکت‌ها باید پیوسته فرآورده‌هایی بالاتر از انتظار مشتریان به بازار عرضه کنند. رسیدن به خواست مشتری، او را «خشنود» می‌کند و گذشتن از آن، مایه «دلشادی» مشتری می‌شود.

مشتریانی که از یک تامین کننده دلشاد شوند، بیشتر به او وفادار می‌مانند.

اما مشکل ما در این است که انتظارها پیوسته رو به افزایش می‌گذارند و برآوردن آنها پرهزینه‌تر و دشوارتر می‌شود.

مصرف‌کنندگان امروز خواهان کیفیت برتر، خدمات بیشتر همخوانی و تناسب با نیازهای خود و تخمین کار آمد هستند.

بی‌تردید راه مشخص و یکسانی در مدیریت شرکت‌ها نداریم و اینکه تنها اندکی از رقیبان بهتر باشیم نیز کافی نیست.

یکی از اندیشمندان نامدار مدیریت می‌گوید شرکتی که تنها در پی اندکی بهتر بودن از رقیبان است را نمی‌توان دارای یک راهبرد مستقل و پذیرفتنی دانست.

چنین شرکتی تنها کمی کار آمدتر است.

مدیران باید بدانند که تقلید و پیروی از راهبردهای پیروزمندانه دیگران به طور کامل، سازنده نیست.

تقلید کامل از رهبران بازار کاری بسیار پیچیده و پر هزینه است و دست آخر نیز شرکت را به یک پیرو متوسط تبدیل می‌کند. (Katler-۲۰۰۵)

پس بهتر است در تدوین استراتژی‌های تجاری خود از استراتژی هایی که با شرکت شما سازگارتر است استفاده کنید البته این سازگاری به معنای کوتاه آمدن از کیفیت و رضایت مشتریان و کارکنان نیست.

«با حال» خوب!

baahaal@asianews.ir

آشنایی کامل

کشتی‌ای در حوالی جزیره‌ای دل اقیانوسی را می‌شکافت و پیش می‌رفت و ناخدا مسافران را جمع کرده بود و برایشان خالی می‌بست:

- من چهل سال همین مسیر رو می‌رم و می‌آم و وجب به وجب اینجاها و دونه به دونه صخره هاشو مث کف دستم می‌شناسم.

در این موقع صدای وحشتناکی از برخورد کشتی با یک صخره بلند شد و ناخدا اضافه کرد:

- مثلا این یکیش!

بدبین و خوشبین

دو تا کارمند یکی خوشبین و یکی بدبین در مورد گرانی حرف‌های کارمندانه می‌زدند. کارمند خوشبین گفت:

- اگه وضع همین جوری پیش بره، تا سال دیگه همه باید بریم گدایی.

کارمند بدبین گفت:

- گدایی؟ از چه کسی؟

راه‌حل

دو تا دیوانه از تیمارستان در رفتند و به قصد سینما در صف بلیت ایستادند. وقتی نوبتشان رسید، اولی از پنجره کوچک گیشه نگاهی به بلیت فروشی انداخت و زد زیر خنده، حالا نخند، کی بخند، دومی با سقلمه زد به پهلوی او:

- چه خبرته، چرا دهاتی بازی درمی‌آری؟

- آخه این یارو روباش، چه جوری کردنش تو این سوراخی کوچولو.

- ای نادون دیوانه، همین حرفا رو می‌زنی که مردم مسخره‌مون می‌کنن.

- تو که می‌دونی بگو.

- ابله! آدم به این گندگی رو که نمیشه از این سوراخ کردتو. وقتی بچه بوده گذاشتنش اون تو تا بزرگ شده.

آینه درخشان

پدر با پسرکش اوقات تلخی می‌کرد که:

- چقدر بی هوشی ۸ ساله، کلاس دوم هم رفتی ولی هنوز از عدد ۱۰ بیشتر بلد نیستی بشمری. آخه می‌خوای تو زندگی چه غلطی بکنی؟

- باباجون مگه نمی‌دونی تو این دنیا یه شغل خوبی هم هست به اسم داور بکس که همین اندازه معلومات بیشتر لازم نداره؟

پیشنهاد نو

جواد لگزیان

آدم‌های بزرگ در همه سرزمین‌ها و در همه فرهنگ‌ها و بین همه آدمیان صاحب بزرگی و احترامند و کاش به تعداد آدم‌های بزرگ گوش‌های شنوا هم داشتیم! یکی از این آدم‌های بزرگ که باید برای درکش هم گوش شنوا داشت و هم چشم بینا! «چارلز اسپنسر چاپلین» است.

چاپلین با لباس هایی فقیرانه در کوچه‌های لندن قصه‌هایی می‌سازد که می‌شود امروز در کوچه‌های تهران هم آنها را دید و خندید و گریست.

دنیای مانوس فیلم‌های سیاه و سفید و شاد چاپلین دنیای آدم‌هایی است که هر چند نصیبی از ثروت این جهان نبرده‌اند اما با قلبی سرشار، تمام تلاش شان را می‌کنند که لحظات خود و دیگران را زیباتر کنند.

من هم می‌دانم که تلویزیون سالی یک فیلم چاپلین می‌گذاشت آن هم با چه کیفیتی!

بنابراین برویم سراغ CD سرگذشت «چارلی چاپلین» کار شرکت پیشرو پرداز که زندگینامه، ۹ فیلم چاپلین، متن کامل کتاب سرگذشت من به قلم چاپلین را به همراه بررسی آثار چاپلین منتشر کرده است.

لوح فشرده سرگذشت چاپلین را می‌توان از پاساژ فروزنده فروشگاه تینا تهیه کرد و «روشنایی» شهر را دید تا بهتر بتوان فهمید جمله دوستان لباس کهنه شما می‌تواند جان یک کارتن خواب را نجات بدهد یعنی چه؟!

آسیا
info@asianews.ir
www.asianews.ir

پاراگراف

minimal@asianews.ir

راه رفتن در خیال ببر

راه رفتن در خیال یک ببر آسان نیست. حتی اگر آن ببر مرده باشد. اما من این راه را رفته‌ام و الان که با شما صحبت می‌کنم خیال حرکت یک آهوی خوش خرام در خواب ببر مرا آشفته کرده است.

ببر از خواب پریده و من باید فرار کنم.

آگهی‌ها ۸۸۹۱۰۳۱۸ WWW.FARA PAYAM.COM ۸۸۷۶۶۹۱۸ شرکت مهندسی نرم افزار فرا پیام ۸۸۹۰۰۵۹ مصاحبه